

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

تابستان سال

۱۳۴۳

عزیز دولت آبادی

زلزله‌های تبریز

مدتی است که عده‌ای از علاقمندان و فضایی تبریز برای احیای افتخارات ادبی و تاریخی این استان گامهای سودمندی بر میدارند؛ از جمله درمحل قریب به یقین مقبره الشعراى سرخاب سرگرم کاوشهایی هستند ، ولی با کمال تأسف از مزارات شهر یاران شعر و ادب فارسی مثل : خاقانی شروانی ، اسدی طوسی ، ظهیر فاریابی ، مجیرالدین بیلقانی، انیرالدین اخسیکتی، حکیم قطران تبریزی، شاهپور بن محمد، اشهری سبز واری، خواجه همام تبریزی و سایر مشاهیر شعرا و اکابر عرفا کوچکترین نشانه و اثری نمی‌یابند ؛ چون در این کاوش ، افتخار همراهی با ارباب دانش و فضیلت و کاروان معنی و معرفت نصیب نگارنده نیز بوده لذا در صدد مطالعهٔ موجبات این فقدان

(که زلزله‌های مکرر تبریز از اساسی‌ترین و مشخص‌ترین آنها بنظر میرسید) برآمده اینک یادداشتهای موجود را که در نتیجه تصفح بعض تواریخ و سفرنامه‌ها و دواوین شعرا فراهم شده است تقدیم خوانندگان دانشمند مینماید.

مختصری از تاریخ تبریز

بطوریکه از منابع ارمنی و نوشته فاوست بیزانسی (Faust de Byzance) مستفاد میشود تبریز از چند قرن پیش از اسلام و در حدود قرن چهارم میلادی آباد و دارای عنوان شهر بوده است؛ ولی چون در حملات اعراب بآذربایجان (۲۲ هـ. ق) نامی از تبریز برده نشده میتوان حدس زد که در اواخر دوره ساسانیان ویرانیهای در آن روی داده و قریه‌ای بیش نبوده است.

در نزهت القلوب (ص ۷۵) بنای تبریز بسال ۱۷۵ هجری بهزیده خاتون و در کتاب بلاذری (ص ۳۳۱) و ابن الفقیه (ص ۲۵۸) و یاقوت (جلد اول ص ۸۲۲) تجدید بنا و آبادی آن به **روادانزدی** (جد بزرگ امیر وهسودان و امیر ممالان) و پسرش وجنا نسبت داده شده است.^۱

ولی زلزله، آبادی این شهر را دائماً تهدید کرده و آسایش را از ساکنان آن سلب نموده است و شاید سبب ویرانی و گمنامی تبریز در اواخر دوره ساسانیان نیز زلزله‌های هولناک بوده باشد.

مینورسکی در تاریخ تبریز چنین مینگارد:

«جنبش و حرکت خفیف زمین تقریباً هر روز در تبریز حادث میشود و آنرا بفعالیت آتش فشانی کوه سهند نسبت میدهند، اما خانیکوف اکثر این جنبشها را از

۱- «و اما تبریز فنزلهالروادالاذدی ثم الوجناء بن الرواد و بنی بها و اخوته بناء و

حصنها بسور فنزلهالناس معه». (بلاذری)

اختلاف محل خود بخود طبقات زمین میداند^۱ .

زلزله سال ۲۴۴ ق به عهد متوکل خلیفه عباسی (۲۴۷-۲۳۲) تبریز در اثر زلزله (مطابق ۸۵۸ م) ویران گشت و بفرمان همین خلیفه از نو بتجدید بنا و توسعه و آبادی آن همت گماشته شد و شهر نیکوتر از نخست گردید^۲ و صد و نود سال ساکنان آن روی آرامش دیدند .

روز بروز بروست شهر افزوده میشد. بطوریکه استخری و ابن حوقل در آغاز و نیمه قرن چهارم آنرا در شمار شهرهای کوچک آذربایجان گرفته اند ولی کمی بعد از ایشان ابن مسکویه (متوفی ۴۲۱) درباره این شهر چنین مینگارد: «شهری است بزرگ و باروی استوار دارد. پیرامون آن بیشه‌ها و درختهای بارور فراوانست، شهری استوار و مردمانش دلیران و توانگرانند^۳ .

زلزله سال ۴۳۴ ق بنوشته قاضی رکن‌الدین خوئی در «مجمع ازباب الملك» (مطابق ۱۰۴۳ م) چهاردهم صفر سال ۴۳۴ زمین لرزه دیگری که بسیار شدیدتر از زلزله سال ۲۴۴ بوده شهر را طی یک شب کاملاً ویران ساختند است؛ نوشته اند که در آن ایام یک اخترشناس دانشمند شیرازی بنام ابوظاهر در تبریز سکونت داشته و پیشگوئی کرده بود که آنشب تمام شهر در اثر زلزله شدید ویران خواهد شد؛ ولی چون مردم اعتنائی به پیشگوئی این منجم نکردند لذا وی بخدمت حاکم وقت شتافت و اصرار

۱- «Déplacement mécanique des Couches de la terre.»

عقیده آقای دکتر ودیعی استاد جغرافی دانشکده ادبیات تبریز اینست که باتوجه باین نکته که تبریز روی خط زلزله شمال ایران واقع شده میتوان میان نظر خانیکوف و نظر نویسنده رساله تبریز تلفیق داد. (نقل از تاریخ تبریز ترجمه کارنگ ص ۵)

۲- حمدالله مستوفی: نزهت القلوب صفحه ۷۵ .

۳- کسروی: شهریاران گمنام بخش دوم، روادیان صفحه ۸۹-مینورسکی: تاریخ تبریز

ترجمه کارنگ ص ۱۲ .

در زلزله تبریز ومدح ابونصر مملان

بود محال مرا داشتن امید محال
 بعالمی که نباشد همیشه در يك حال
 از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود
 جهان بگردد لیکن نگردهش احوال
 دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز
 دگر شوی تو ولیکن همان بود مه‌وسال
 محال باشد فال و محال باشد زجر^۱
 مدار بیهده مشغول دل بزجر و بفال
 مگوی خیره که چون رسته شد فلان اعوان
 مگوی خیره که چون برده شد فلان ابدال
 تو بنده سخن بندگانت باید گفت
 که کس نداند تقدیر ایزد متعال
 همیشه ایزد بیدار و خلق یافته خواب
 همیشه گردون گردان و خلق یافته هال^۲
 دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر
 دل تو سخره آمال و غافل از آجال
 عذاب یاد نداری پروزگار نشاط
 فراق یاد نیاری پروزگار وصال

۱- زجر = تفال و تطیر با پریدن مرغ .

۲- هال = قرار و آرام .

در ستایش شکوه و آبادی تبریز گوید :

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز
 به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال
 ز ناز و نوش همه خلق بود نوشانوش
 ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال
 در او بکام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
 یکی بخدمت ایزد یکی بخدمت خلق
 یکی بجستن نام و یکی بجستن مال
 یکی بخواستن جام برسماع غزل
 یکی بتاختن یوز بر شکار غزال
 بروز بودن با مطربان شیرین گوی
 بشب غنودن بانیکوان مشکین خال
 بکار خویش همیکرد هر کسی تدبیر
 بمال خویش همیداشت هر کسی آمال

اشاره به لرزش زمین و ویرانی شهر و گزند مردم :

به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل
 به نیم چندان کز لب تنی بر آرد قال
 خدا بمردم تبریز برفکند فنا
 فلك بنعمت این شهر برگماشت زوال
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال گشت جبال و جبال گشت رمال

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
 بسا سرای که بسامش همی بسود فلک
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
 کزان درخت نمانده کنون مگر آثار
 وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال
 کسی که رسته شد از مویه گشته بود چو موی
 کسیکه خسته شد از ناله گشته بود چونال
 یکی نبود که گوید بدیگری که مموی
 یکی نبود که گوید بدیگری که منال
 همه بدیده بدیدم چو روز رستاخیز
 زپیش رایت مهدی و فتنه دجال
 کمال دور کناد ایزد از جمال جهان
 کمی رسد بجمالی کجا گرفت کمال
 چنانکه باید بگذاشتم همی شب و روز
 بنازوباده ورود و سرود و غنج و دلال
 بمهر بود دل من ربهوده چند نگار
 بفضل بود دل من سپرده چند همال
 بدان همال همی دادمی بعلم جواب
 وزان نگار همی کردمی ببوسه سئوال
 یکی گروه بزیر اندر آمدند زمرگ
 یکی گروه پریشان شدند از ان احوال

زرفتگان نشنیدم کنون یکی پیغام
 زماندگان به نبینم کنون بهاء و جمال
 گذشت خواری لیک این ازان بود بدتر
 که هر زمان بزمین اندر او فتد زلزال

درتخلص بنام مملان پسر وهسودان میگوید :

زمین نگشتی لرزان اگر نکردی پشت
 بحکم شاه ستوده دل و ستوده خصال
 چراغ شاهان مملان که پیش تیغ و کفش
 یکیست شیر و شگال و یکیست سیم و سفال
 زگال گردد بامهر او برنگ عقیق
 عقیق گردد باکین او برنگ زگال...

دردلداری از مملان :

خدایگانا کار جهان چنین آمد
 گهی نشاط و سرور و گهی بلا و ملال
 از آنغمی که گذشته است بر تو یاد مکن
 وزان بدی که نیاید بسوی تو مسگال
 غم گذشته کشیدن بود مجال مجاز
 غم نیامده بردن بود مجاز مجال
 بخواه باده بر آوای مطربان جمیل
 بگیر ساغر بر یاد مهتران جلال

همیشه تا نبود سرورا زلاله طراز
 همیشه تا نبود ماه را زمشگ شکال
 بسان ماه بتاب و بسان مشگ ببوی
 بسان لاله بخند و بسان سرو بیال^۱
 جای شگفت است که در این قصیده از خود وهسودان نام برده نشده است!
 چکامه دیگری نیز از قطران درباره زلزله تبریز هست که ذیلا نقل میشود شاید
 اشاره بجاده سال ۴۳۴ یا یکی دیگر از زلزله‌های این شهر باشد .

دو زلزله تبریز ومدح ابونصر مملان و پسرش

آن غیرت یزدان نگر و قدرت یزدان
 از قدرت یزدان چه عجب غیرت چندان
 هرگز نرسد کس بسر قدرت ایزد
 هرگز نرسد کس بسر غیرت یزدان
 گه کوه و بیابان کند از باغ و بساتین
 گه باغ و بساتین کند از کوه و بیابان
 شاید که فرومانی زین فکرت و غیرت
 شاید که فرومانی زین غیرت حیران
 خواهی که بدانی همه را یکسر معنی
 خواهی که ببینی همه را یکسر برهان
 رو قصه تبریز همی خوان و همی بین
 شو ساحت تبریز همی بین و همیخوان

شهری بدو صد سال برآورده بگردون
 خلقی بدو صد سال در او ساخته ایوان
 مردمش همه دست کشید از بر پروین
 باروش همه بارکشید از سر کیوان
 آن خلق همه گشت بیکساعت مرده
 و آن شهر همه گشت بیکساعت ویران
 بس صورت آراسته همچون بت کشمیر
 بس خانه افراخته چون روضه رضوان
 در بوم^۱ شد آن صورت آراسته مدفون
 در خاک شد آن خانه افراخته پنهان...
 آنانکه برفتند ز تیمار برستند
 و آنانکه بماندند، بمانند در احزان
 از درد همی روی بکنند بچنگال
 وز درد همه دست گزیدند بدندان
 آن شهر بدینگونه بیاشفت که گفتم
 و آنشب که بلا داد بر این خلق نگهبان
 مادر ز فزع یاد نیاورد ز فرزند
 عاشق ز جزع یاد نیاورد ز جانان...
 این زلزله نشنید کس اندر همه گیتی
 وین ولوله نادید کس اندر همه کیهان
 از کرده ما رفت همه آفت بر ما
 وز کرده خود هیچ نگشتیم پشیمان

آرامش اینانرا کز مرگ رهیدند
 اورسته شد و پور دل افروزش مملان
 از دیدن آن با دل شادی همه ساله
 در مملکت این با دل شادان همه سالان
 تا میر اجل با پسرش باقی باشد
 هرگز نرسد بد بتن هیچ مسلمان
 این هست چو مهری که زوالش نبود هیچ
 و آن هست چو ماهی که دراو ناید نقصان
 از دولت ایشان شود این شهر دگر بار
 بهتر ز عراقین و نکوتر ز خراسان! ...

چند نکته

بطوریکه ملاحظه شد ابن اثیر، ناصر خسرو، حمدالله مستوفی هر سه از این حادثه سخن رانده‌اند و قطران نیز قصاید شیوائی سروده؛ یقین است زلزله بسال ۴۳۴ ق اتفاق افتاده. ولی مستوفی از «مجمع ارباب الملك» قاضی رکن‌الدین خوئی نقل میکند که در چهاردهم صفر آنسال زلزله روی داد؛ ناصر خسرو مینویسد شب پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول پس از نماز خفتن رخ داد و «در ایام مسترقه بود».

آشکار است که این دو نوشته موافق هم نیست مگر اینکه بگوئیم زلزله چندین بار ویپایی میامده، چنانکه شعر قطران نیز موید این مطلب است. ولی فرض اینکه سی‌و‌اند روز زلزله ادامه داشته مشکل بلکه محال است و باید گفت یکی از این دو نوشته خلاف حقیقت است و تصور می‌رود که نوشته ناصر خسرو قریب به یقین باشد چه او ساعت و روز و ماه عربی و پارسی همه را معین نموده و پیداست که آنچه نوشته از

روی آگاهی کامل بوده است؛ وانگهی زمانش نیز نزدیک بحدوث واقعه میباشد .
 «از گفته ناصر فصل حادثه نیز بدست میاید، زیرا اگرچه نوز و فروردین
 که آغاز سال بود در آن زمانها گردان بوده و همه ساله جای خود را عوض میکرد ؛
 قضا را در آن سالها نزدیک با آغاز بهار بود . اینهم میدانیم که پنجروزمستترقه را در آن
 زمانها بر آخر آبانماه میافزودند. پس از اینجا هویداست که آن زلزله در نیمه خزان
 بوده است.»

«ابن اثیر نابودشدگان را پنجاههزار نفر قید میکند؛ قاضی رکن الدین چهل
 هزار و ناصرخسرو نیز چهل هزار نفر مینویسد و اضافه میکند که بعض از شهر خراب
 شده بود و بعضی را آسیبی نرسیده بود» یقین است که این گفته راست تر و از گزافه
 دورتر است... قاضی رکن الدین چون گفته که در این زلزله شهر پاك ویران گشت
 میگوید سال دیگر امیر وهسودان بساعتی که ابوطاهر ستاره شمار شیرازی برگزیده
 بود از نو بنیاد شهر گذاشت . اگرچه گفته های این قاضی چندان استوار نیست و
 پیداست که عقیده بر استگوئی اخترشماران داشته و شیوه اینگونه کسانست که تصرف
 در خبرها کرده از دروغ نیز دریغ نمیکند بهر حال بی گفتگوست که وهسودان به
 آباد کردن شهر از نو کوشیده بود. چه چهارسال پس از آن حادثه (درسال ۴۳۸)
 ناصرخسرو به تبریز رسیده آنرا شهری آبادان میستاید و میگوید «طول و عرض
 بگام پیمودم هر يك هزار و چهارصد بود.»^۱

زلزله سال ۱۰۴۳ ق بنوشته کسروی سال ۱۰۳۳ لرزش سختی رخ میدهد که از
 (مطابق ۱۶۳۳ م) تفصیل آن اطلاعی در دست نیست .

زلزله سال ۱۰۵۰ ق یکی از سختترین و پراسیبترین زمین لرزه های تبریز میباشد
 (مطابق ۱۶۴۰ م) این حادثه را آراکیل تبریزی که یکی از مورخان ارمنی است

۱- کسروی: شهریاران گمنام بخش دوم صفحه ۹۰-شاردن نیز در سیاحتنامه خود از

این زلزله سخن گفته است .

و در آن زمانها میزیسته در کتاب خود بتفصیل شرح داده است. در سختترین روزهای زمستان هنگامیکه برف میامده و مردم بخانه‌های خود پناه برده بودند ناگهان زمین چنان سخت میلرزد که دريك لحظه همه پستی و بلندیهای شهر را یکسان مینماید. در این حادثه است که کوشک پادشاهی شام‌غازان که یکی از باشکوهترین عمارتهای تاریخی ایران بشمار میرفته از هم فرو ریخته جز یکمشت ویرانه نشانی از آن باقی نمی‌ماند همچنین مسجد تاریخی استاد شاگرد و دیگر مسجدها که هر کدام یادگار پادشاهی یا وزیری بوده همه ویرانه میشود؛ اراکیل مینویسد: نخستین روز که این زلزله روی داد در بیرون شهر مخصوصاً در خسروشاه واسکو همه آبادیها ویرانه شدند و یکدیهی که بر سر کوهی قرار داشت بطور کلی بزمین فرورفت و از کوهها چشمه‌های سیاه روان شدند. روز سوم که لرزش سخت دیگری روی داد این چشمه‌ها خشک گشته چشمه‌های سیاه دیگری از نو ظاهر شدند. مینویسد این زمین لرزه تا ششماه ادامه داشت بدینسان که تا دو ماه در شبانه روز چندبار لرزش روی میداد سپس کمتر شده در شبانه‌روز یکبار تا پس از ششماه دیگر روی نداد.

مینورسکی در تاریخ تبریز زلزله‌ای را بسال ۱۶۴۱ میلادی ازاراکیل تبریزی نقل میکند که مطابق میشود با ۱۰۵۱ هجری قمری و شاید دنباله همین زلزله زمستان ۱۰۵۰ باشد که بنوشته اراکیل تا چندماه ادامه داشته است.

زلزله سال ۱۰۶۰ ق از حادثه زلزله ۱۰۵۰ نه سال میگذشت که زمین لرزه بسیار (مطابق ۱۶۴۹ م) هولناک دیگری در تبریز روی داده آسیب فراوانی میرساند. میربقای بدخشی از شاعران آن زمان درباره این حادثه گفته:

چه پیش آمد زمین و آسمانرا	که بد می بینم اوضاع زمانرا
حوادث باهم از هر گوشه جستند	طلسم خاک را درهم شکستند
سواد دلنشین ملک تبریز	شد از فرط تزلزل وحشت انگیز

تزلزل آنچنان شد خانه افکن	که جان بیرون دوید از خانه تن
شکست از بسکه ره در خانه ها کرد	نرفتی کعبتین در خانه نرد
پی تاریخ آن ناخوش علامت	که افزونست از آشوب قیامت
زبان را طوطی کلکم قلم کرد	غمی بردامن گیتی رقم کرد ^۱

زلزله سال ۱۱۳۴ ق مؤلف اولاد الاطهار مینویسد که در سنه ۱۱۳۴ هجری قمری در عصر (مطابق ۱۷۲۱ م) علین مکان شاه سلطان حسین شهید زلزله اتفاق افتاد و شدتش زیاده از زلزله های سابق بود و هشتاد هزار نفر در این واقعه هلاک شدند و شهر مدتی آبادانی نپذیرفت. کسروی اضافه مینماید که این حادثه گذشته از جنبه تاریخی که یکی از حادثه های مهم آذربایجان بشمار میرود جنبه دیگری را نیز داراست زیرا که این هنگام افغانان روی بایران آورده و دربار شاه سلطان حسین را ترس و بیم سختی فرا گرفته و از ناتوانی و درماندگی چشم به حوادث زمین و آسمان دوخته بودند در چنین هنگامی این بلای نابهنگام تبریز بر شاه و دربارش تاحدی ناگوار و سخت میافتد و چنان دل خود را میبازند که میتوان گفت یکی از اسباب سپردن تاج و تخت با افغانها همین حادثه تبریز بوده است.

مادام دیولافوا نیز تعداد تلفات این زلزله را هشتاد هزار نفر مینویسد^۲ و صنیع الدوله در منتظم ناصری دو بیست و پنج هزار نفر قید میکند^۳!

زلزله سال ۱۱۴۰ ق نادر میرزا در تاریخ تبریز بزلزله سخت هولناکی در سال (مطابق ۱۷۲۷ م) ۱۱۴۰ هجری اشاره میکند ولی از تفصیل آن آگاهی نداریم.

پرفسور مینورسکی نیز بدین زلزله اشاره کرده است^۴.

۱- (غمی = ۱۰۵۰) بلاوة (ی = ۱۰) که (ی) دامن و حرف انتهای گیتی منظور

شده است.

۲- سفرنامه مادام دیولافوا صفحه ۴۷.

۳- منتظم ناصری جلد دوم صفحه ۲۲۹.

۴- مینورسکی: تاریخ تبریز، ترجمه کارنگ صفحه ۴.

زلزله سال ۱۱۹۳ ق در کتاب (اولاد الاطهار) مسطور است که « در سنه ۱۱۹۳ (مطابق ۱۷۷۹ م) در اواخر قوس یکساعت از شب شنبه سلخ‌ماه ذیحجه الحرام گذشته زلزله شدیدی که شدتش زیادتر از همه زلزله‌های سابق بود ظهور کرد و تفصیل آنواقع هائله اینست که بعد از ظهور صداهاى جانگداز وهبوب ریح عواصف رعد آواز چنان جنبش وتزلزل ورجفه وشدت حرکت واضطراب در زمین دارالسلطنه تبریز شده که گویا زمین را باآسمان برده، بزیر انداخته‌اند. زمین آن بلده ارم این نمونه منازل عاد و ثمود شده وباین رجفه زلزله، اثری از آثار عمارت‌های عالیه وابنيه مستحکمه سامیه بر روی زمین نمانده. مصداق آیه شریفه *خاویه علی عروشها* بظهور رسیده و رسوم آبادانی وجدران از صفحه زمین محو گشته و علامات آیه کریمه *فجعلنا عالیها سافها* نمایان شده و عمارات راسخه البنیان و ابنیه رفیعہ آسمان نشان که بمرور دهور وتصاریف زمان باقی بود باسطح زمین یکسان گردید و از آن قصور بی‌قرین ونشیمنهای دلنشین که چون رواق خورنق وسدیر در جهان طاق و بی‌نظیر بود، مانند قصر شیرین جز اسمی و چون طاق کسری از آن غیر افسانه رسمی چیزی نمانده‌مانند شنب‌غازان شاه مرحوم ورشیدیه وعلائیه ودمشقیه وشخیه وئوؤیه ومرجانیه وبرهانیه ومقصودیه ومظفریه ونصیریه وجلالیه واسکندریه وقاضیه وسلیمانیه و عمارت‌شیخ اویس وتکیه‌های متعدده خصوصاً تکیه سید مقتول‌بند ومساجد ومدارس خصوصاً مقصوره مسجد جامع آسمان بنیان وطاق مسجد علیشاه ومسجد استاد شاگرد شیخ حسن ومسجدجهان‌شاه ترکمان ومسجد حسن پادشاه مرحوم وغیره اینها که هر یک در حصانت واستحکام ضرب‌المثل بین‌الانام واعجوبه دهر و ایام بودند ودر کتب تواریخ و آثار مسطور ومزبور ودرالسنه وافواه اهل روزگار مذکور ومشهور است و این عمارات عالیه در چندین زلازل هائله رخنه‌پذیر ومنهدم ومنتم گشته بودند ولکن در این زلزله آخری زهره‌شکاف آثار ورسوم آنها بالمره از سطح زمین نیست ونابود گردیده و عیون و قنوات جاریه بعضی از آنها در زیر زمین منغم و برخی از جای دیگر متفجر و جاری

شده و در اصل زمین شهر تبریز و حوالی آن خصوصاً در کوهی که در سمت شمالی شهر واقع است شقاق سهمناک و شکافهای هولناک چند بنظر ناظران و بینندگان رسیده که اگر سنگ بزرگ بر آنها میافکندند صدای وقوع آتشفشان در چنین مغاک هولناک گوشزد احدی از مستمعان نمیگردید و بتعداد ضبط دفاتر محاسبان از اهل این شهر بی نظیر صدهزار نفر بر نا و پیر و صغیر و کبیر در این زلزله و تدمیر در زیر خاک مانده و هلاک شدند غیر از زخمیداران و آنها که مکسور العظام شده بودند. و از چهار طرف شهر تبریز تابیست فرسخ از توابع و نواحی آن باین هیچ منزلزل و خراب گشته و اغلب اهالی و سکنه آنها بمعرض فنا و هلاکت درآمدند اما زیاده بر این مسافت زلزله که سبب انهدام کلی و هلاکت نفوس باشد بوقوع نیامده و لکن سبب رخنه و انثلام بنا و اساس و باعث خوف و هراس و حرکت جنبش ارض تا (یکماه راه) از چهار جانب آنقدر که مردم و اغلب ناس ادراک و احساس نمایند بظهور آمد و تا سه سال بلکه چهار سال نیز زلزله دوام و استمرار داشته و در هر سه روز و چهار روز یکمرتبه یاد و مرتبه یا هر دو روز یکمرتبه یا در یکروز چندین مرتبه زمین حرکت میکرد و مردم آن شهر و توابع و نواحی و بلاد قریبه بآن سرزمین که اکثر آنها مکسور الاعضاء و دلشکسته و زخمیدار و در یکجا مجتمع گشته کاخ و نشیمن خفیف و خانه چوبین سرانجام نمودند که آن بیچارگان از ضرر سرما و برودت هوا محفوظ و سالم باشند و آن زمستانرا آنهصیبت زدگان بصد محنت و بلا و رنج و عنا بآخر رسانیدند و حاکم شهر تبریز در آن زمان عمده الخوانین العظام بیگلربیگی آذربایجان نجفقلی خان دنبلی مرحوم بوده که از زیر خاک بعد از زلزله بیرون آمده از پای معلول و باغلال مصائب جانگسل هلاک فرزند فرزانه خود مغلول شده بود بعد از زمستان مزبور بنای قلعه گردون اساس و طرح شهر بند آسمان پیوند گذاشته قلعه در کمال حصانت و رزانت استحکام و متانت در عرض دو سال چهار دیوار وسیع فضای مشتمل بر دوازده دروازه و بروج مشیده با تمام

رسانده و مجموع اهالی آن شهر را در میان آنقلعه جای عمارت و خانه داد و در ماده تاریخ بنای آنحصن حصین و سدمتین حاجی هادی همدانی مرحوم متخلص به (نسبت) که از جمله شعراء آن عصر و مستعدان سلیم الطبع روزگار بوده این قطعه را گفته است :

چو گشت از گردش چرخ جفا کیش	اساس قلعه تبریز برباد
خدیو معدلت آئین نجفخان	که داد معدلت اندر جهان داد
بنای قلعه بنهاد از نو	که مثلش کس ندارد در جهان یاد
سکندر وارسدی بست محکم	که باشد حصنی از یاجوج حساد
بتاریخش رقم زد کلاک نسبت	(زنو سد سکندر گشت آباد) ^۱

همچنین حاجی آقا بابای همدانی که از شعرا و ادبای آن زمان بوده این قطعه

لطیفه را در ماده تاریخ سروده است :

زهی اساس مشید که باد تا به ابد	زحادثات زمان در امان سبحانی
زیرج و باره این، در تحیر است سپهر	که شد پیا ز عنایات خان خانانی
خدیو ملک عدالت نجفقلی خانا	مفوض است باو رونق جهانبانی
که در نگارش این قلعه در زمان قلیل	نموده همت وی معجز سلیمانی
نشان زد سکندر چو داد تاریخش	خرد بگفت حصار سکندر ثانی ^۲

۱- مجموع حروف این ماده تاریخ ۱۱۹۴ میشود نه ۱۱۹۶ که در اولاد الاطهار نوشته شده چون (زنو = ۶۳)، سد (بادال مشدد = ۶۸)، (سکندر = ۳۳۴)، (گشت = ۷۲۰)، (آباد اگر آدولف حساب شود = ۹) .

۲- این ماده تاریخ نیز ۱۱۹۴ میشود نه ۱۱۹۶ که در اولاد الاطهار قید شده است چون: (حصار = ۲۹۹)، (سکندر = ۳۳۴)، (ثانی = ۵۶۱) میباشد و معلوم میشود که بلافاصله پس از حدوث زلزله به آبادی شهر پرداخته شده است. خوشبختانه اشعار مذکور که در سنگ مرمری منقوش است از حوادث در امان مانده و فعلا در موزه آذربایجان شرقی مضبوط است طول این سنگ نبشته ۳/۵۰ متر و عرض آن ۳۷ سانتیمتر و ضخامت آن ۳۰ سانتیمتر و ذیل ماده تاریخ سال ۱۱۹۴ تصریح شده است و معلوم میشود که اشتباه در اولاد الاطهار از طرف کاتبین بعدی بوده است. (نگارنده)

و میرزا مسلم ایروانی متخلص به قدسی که از جمله عرفا و ادبا وزبده فضلا و شعرای آن زمان بوده قطعه زیرین را درماده تاریخ این زلزله سروده است :

آن نغز ولایتی که بود از نزهت
در ماه محرم سرهر کویش شد
اهلش که همه نصیر جسمی بودند
شد خانه عیششان چو قصر شیرین
نی هست کسی که بهرشان گریه کند
نی درد کشی که زاتش غم سوزد
گردید جهان تپی زپیران ادیب
هر رخنه شکافی که بر آمد بزمین
گویا که نبوده است جز زیر زمین
با جمع کسان خود سوی تخت تری
آری برود زیر زمین نامرده
هر جنس متاعی که در او بود کشید
گویند که از غضب چنین شد؛ گویم
در حکمت لایسئل عما یفعل
از بهر تسلی دل پر حسرت
قدسی زبر ای سال تاریخش گفت

(۱۱۹۳)

و این قطعه لطیفه را نیز قدسی مرحوم در تاریخ زلزله مذکور فرموده :

شب شبیه کان سلخ ذیحجه بود
زقهر خداوند جبار حق
گذشته ز شب ساعتی در حساب
فتاده به نبض زمین اضطراب

بشدت بلرزده در آمد چنان
 بزیر زمین رفته دردم فرو
 نه اثار گنج از گجل بازماند
 بیک جنبش آن شهر دیرینه رفت
 بتخمین مستوفیان صد هزار
 دل از محنت این غم آمد بجان
 نه تنها کسانرا فرو خورده خاک
 بقدسی چنین گفت پیر خرد
 که شد شهر تبریز همچون سراب
 اساس بناهای عالی قباب
 نه از شب غازان نشان تراب
 بیاد فنا چون بنای حباب
 درین رجفه ضایع شد از شیخ و شاب
 جگر زاتش این بلا شد کباب
 بسا جمع را برده از گریه آب
 که تاریخ این گشته (قصر خراب)

(۱۱۹۳)

در حالیکه ملاحظه می‌شود (در روضه اطهار که سال ۱۰۱۱ قمری تألیف شده)
 مینویسد که «مزارات حکیم خاقانی و اسدی طوسی و شاهپور و ظهیرالدین محمد قاریابی
 در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است بمقبرة الشعراء» ... «در
 این زمان قبر هر یک از این اعزه معین است» ...

طباطبائی (در اولاد الاطهار که سال ۱۲۹۴ قمری تألیف شده) مینویسد :
 «مقابر اصحاب و تابعین و علما و فضلا و شعرا و عرفا در دار السلطنة تبریز بسیار بوده
 است لکن بجهت زلزله‌های متعدده که ذکر شد خصوصاً زلزله اخری مزار اکثر آنها معلوم
 نیست»^۱.

زلزله سال ۱۱۹۴ ق نادر میرزا بدین زلزله هولناک چنین اشاره میکند :
 (مطابق ۱۷۸۰ م) «به تبریز از بناهای دیر باز که از قرون خالیه یاد آوری می‌کند
 چیزی نمانده ازیرا که آن زلازل بزرگ این مصر معظمرا بارها زیر و زبر کرده. نشان
 آنکه میرزا عبدالله طسوجی که مردی فاضل بود بدان مجموعه که بنام امیر نامدار

حسینقلی خان دنبلی جمع آوری کرده بریاض الجنه موسوم بدانجای که این داهیه دهیا همی نگارد که خسف آخرین بسال یکهزار ویکصد ونود وچهار بود نگاشته جداری که نیم زرع ارتفاع آن باشد بیای نماند و سه سخن بیادگار گذاشته که هر سه تاریخی است آن بلارا :

اول - بلی زلزله سخت بود (اشاره بزلزله سال ۱۱۹۳)

دوم - این زلزله از زلزله اول شدیدتر بود (۱۱۹۴)

سوم - از زلزله خراب شد (۱۱۹۴)

و نیز نوشته که روزی بسیار پس از این خرابی دهر شبانروزی چهل نوبت بیشتر زمین همی جنبید و تا دوازده سال دنباله آن بریده نشد؛ اینجا حکایتی آوردم که چون پندی است .

حکایت

«از ثقات نقل است که نجفقلی خان بیگلر بیگی را فرزندى بود فضلعلی آقا نام روئی چون آفتاب و موئی چون کمند پرتاب بگفتار شکر شکستی و بیک دیدار دل زاهدان ببردی خطی نکو داشت بدانروی که عبدالمجید درویش که شکسته را معلم اول بود او را استاد و بدو شیفته زار بود بدین جنبش بسرائی بود و یکتن پیشکار بمیان درپای چون خانهها فرود آمد اینجا نیز بریخت فراشان و حشم خان که سالم بودند خاک خوابگاه آنجوان بیکسو کردند از آن رشک پری، نشانی نبود آن پیشکار بدان درگاه زنده بود بیای پرسش گرفتند که آقا چون شد گفت زمین بجنبید چنان دیدم که آقا بصرح سرای شد هر چند جستند و آن ریختهها بکافتند نبود تا توده خاکی بنزدیک آنگیران صحن دیدند که دور از سرای بود بیکسو کردند کالبد آنجوان آنجای بود که بهنگام گریز این توده خاک به نیروی زلزله از عقب رسیده و او را بقضای شوم فرو گرفته بود رحمه الله علیه»^۱.

درباره همین زلزله یکی از شعرای آن عصر این ماده تاریخ را برشته‌نظم کشیده:
 از فکر همین که یابم از روی صواب باعث چهو، هم کی شده تبریز خراب
 ناگاه زویرانه دل جغد خیال (از زلزله شد خراب) گفتا بجواب^۱

۱۱۹۴

مادام دیولافوا در سفرنامه خود چنین مینگارد:

«چون این شهر در مجاورت سلسله جبال ارارات واقع شده زلزله‌های زیادی دیده و خسارات بسیاری را متحمل شده است؛ در سال ۱۷۲۱ (مطابق ۱۱۳۴ق) هفتاد هزار سکنه خود را بواسطه زلزله شدیدی از دست داد و باز در سال ۱۷۸۰ (مطابق ۱۱۹۴ق) چهل هزار سکنه آن در زیر خاک مدفون شدند و...»^۲

صنیع الدوله در مرآت البلدان زلزله‌های را بسال ۱۱۹۰ هجری قمری مطابق با ۱۷۸۰ میلادی قید میکند^۳؛ در حالیکه ۱۷۸۰ مطابق با ۱۱۹۴ هجری است که مذکور افتاد. کسروی سال ۱۱۹۰ را ۱۰۹۰ قید کرده مینویسد: «مرحوم اعتماد السلطنه در مرآت البلدان زلزله‌های را بسال ۱۰۹۰ ذکر میکند ولی نه سند این سخن معلوم و نه تفصیل حادثه درست است»^۴.

زلزله سال ۱۲۰۱ ق مهمی روی نداده^۵.
 نادر میرزا از زلزله‌های که بسال ۱۲۰۱ اتفاق افتاده سخن رانده و حکایت

شگفت آوری ذکر کرده است که عیناً نقل میشود.

- ۱- حاج حسین نخجوانی: مواد التواریخ سفینه دهم.
- ۲- مادام دیولافوا: سفرنامه صفحه ۴۷.
- ۳- مرآت البلدان جلد اول صفحه ۳۵۲.
- ۴- مقالات کسروی.
- ۵- مقالات کسروی صفحه ۱۴۵.

«..... من سال پنجاه وشش یاشصت پس ازیکهزار و دو بیست از چند پیر مرد شنودم که از تاریخ زلزله آخرین داستانها همیگفتند کمتر از این شماره پیری بوده خیاط زنده دل و زبان آور جامه سپید پدرم و جامهای ما فرزندان همی دوخت ثقه بود و دیندار او گفت بدانسال که این رجفه شد این شهر نیک آبادان بودو من مراهق^۱ بودم پدر و مادر و برادر و خواهر داشتم پدرم نیز درزی بود اول شب بخانه زیر زمین خزیدیم آخر خزان بود، روز گردی از برف بدرختان نشسته بود هنوز بجامه خواب نرفته بودیم که زمین بجنیید و خانه فراز ما بوده تابستانی، فرو ریخت مخرج بر ما بگرفت فریادها کردیم هیچ آوازی نه شنودیم مگر زمین لرزان بود و گاهی صدای سقوط جدران همی شنودیم پدر گفت خروش را حاصلی نیست این راه بیاید گشودن بیلی و افزاری نبود مگر سیخی بلند که نان از تنور بر گیرند بچگان خرد بودند و نادان بختند مادرم تازه دختری آورده بود و نزار و خستو بود من سخت خائف بودم و لرزان و پدرم با آن سیخ آهنین در گاه همی کاوید و در این کار بجد بود و حریص؛ من و مادرم خاکها بادست بدینسوی و آنسوی بردیم تا تاب برفت مادرم گفت پدر را که بحمدالله اینجا نه زمینی را خدای عزوجل نگاهداشت؟ اکنون شب است تا بروز پائیم چون صبح دمدم همسایگان بیایند و در گاه بگشایند نان پخته اینجاست و نان خورش قدید زمستانی بسوئی و ابریقی آبت چراغدان پر از روغن، توانیم روزی چند در این خانه زندگانی کردن؟ پدرم با آنکه سخت به دهشت بود بر آشت زن را بر شر^۲، و گفت توجه دانی ای کول و کودن ساعتی چند نه بگذرد که انفاس و گرمی تن ما اینجا پر کند و ما همه جان دهیم باید بخدای پناهم و روزنه بهمت باز کنیم تا توانیم نفس کشیدن مادرم گفت رنج بردن بگشودن در گاه دورویه است شاید زود بگشاید و تواند بود که نتوانیم گشود چه دانیم که خاک توده پشت آن انبوه است یا کمتر پدرم چون فرو ماند گریست. من چراغدان روشن تر کردم بیکبار پدرم شادی نمود برخ و چهره و آن سیخ بر گرفت و کرسی زمستانی باژگون کرد که

بلندتر بر فراز شد و سقف همی کند که سوراخی کند و آن خشت خام بود باندك ساعتی سوراخ کرد و خاک بریخت افسوس که بر زبر آن توده خاک بود پدرم سخت پشیمان فرود آمد دیری بودیم چون بیهوشی، پدرم بمادرم گفت کما اینکه صبح نزدیک باشد ندانم خواست خدا چیست تواند بود که ما روی زمین به بینیم اندك خرسندی دارم که ما را هنوز نفس برجاست و چراغ بیراه نشده گمانم که ازین درگاه یا آنجای که از سقف کلویدیم روزنی به بیرون دارد که هوا بدینجای جاری و ساری است زن گفت این زیر زمین بزرگتر است و جای نفس بسیار پدرم دست برداشت و یزدانرا بخواند و زاریها همیکرد من همی گریستم مادرم فغان کرد و طفلکان بخروش ما از خواب بیدار شدند آشوبی بود من بگوشه آنخانه شدم بدانسوی که بخاری بود و پدرم آن رخنه را بدانجا عمارت کرده بود که در سردی شنا در آنجانا نخورش بتوانند پخت و سر بدان روزنه کردم ستاره دیدم چه سقف پست و کمتر از سه گز بود فریادی بلند بشادیانه کردم پدر مرا مژده دادم که اینجای من ستاره دیدم بیامد و بدید و یزدانرا ثنا گفت و بزنی گفت زندگانی ما بدین سوراخها بجای مانده و گرنه مرده بودیم که ازین روزن هوایی بدرون آید، اینوقت چون بدان روزن نزدیک میشدیم آواها شنیده میشد نه چنانکه بدانیم چه میگویند؛ بودیم حیران و نومید که هر دقیقه سالی بود تا دیر باز صداها نزدیک شد و همگی خروشها همیکردیم یکی یکی سر بدان روزن بخاری نهاده آواز داد و پدرم استغاثه کرد و بچابکی سقف بشکافتند و سوراخی بزرگ کردند کرسی زیر پای نهادیم بیرونیان يك يك را همیکشیدند تا همه سلامت بیرون شدیم پس از آن سخنانی هولناك از منظر شهر و مردم که از زیر خاکها بر کشیدند همی گفت پس گفت بيك برزن بزرگ میگذشتیم یکنی یا دوتن بیش نمیدیدیم تا دو سال. نام این درزی پسر ملائقی بود فرزند خرد او که ملامهدی نام دارد بدبستان بامن همدرس او بسال نیز بامن برابر است در مقدمات عربیت اوستاد است اکنون دوتن از پسرکان من را آموزگار است.

ولیک لاما اینرثیت نام تاجری که به تبریز آمده در مسافرت نامه خود نگاشته که بتاريخ یک هزار و هفتصد و بیست و یک طوفانی شبیه بآتش فشان در زمین تبریز ظهور نموده شهر زیر وزبر شده ما را فرض نیست که تاریخ تبریز چنان نویسیم که سخن بس دراز شود و نامه که اعتماد را شاید بدست نیست و این رساله را گنجایش آن گفتار که بافسانه ماند نباشد .

پس باید دانست که این مدینه بعظمت و جلالت همواره معروف بوده و بعلم قطعی آن روزگار که آباد بوده - ساکن آن پانصد هزار نفر بیش بوده چون این شهر بارها گرفتار زلازل شدید و محل زلزله های بزرگ بود بیک حالت نموده بقرنی آباد و بدیگر قرن خراب بود تا پس از آن رجفه آخرین که امروز نود و نه سال از آن گذشته چه این جنبش در سال هزار و دوست و یک بود و اکنون روز اول سال یک هزار و سیصد و یک است و تبریز با اهتمام و لیعهد شاهنشاه عباس میرزا رو با بادانی نهاده و رجفه دیگر بسال یک هزار و یکصد و نود و چهار و این بود آن جنبش که در شهر دیواری نموده .

و پیش ازین بود زلزله سخت هولناک بتاريخ یک هزار و یکصد و چهل از هجرت پس بخردان دانند که این سه داهیه دهیا بروزگاری نزدیک بیکدیگر در خرابی چه اثرها کرده»

زلزله های سال ۱۲۹۰ ق و ۱۲۹۲ ق مینورسکی در تاریخ تبریز ضمن اشاره بزلزله های مطابق (۱۸۵۴ و ۱۸۵۶ م) ۲۴۴ و ۴۳۴ ق چنین نوشته است .

«همچنین زمین لرزه های سال ۱۶۴۱ م (Arakel de Tabrize: p. 694) و سال ۱۷۲۷ م و ۱۷۸۰ م (Ritter: Iv, 854 'Ouseley: III, 436) و دو زمین لرزه ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴ م (مطابق ۱۲۹۰ ق)، و ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ م (مطابق ۱۲۹۲ ق)

که خانیکوف خود دیده و شرح داده است .

(Bull. Hist. phil. de l'Acad de st. petesboug. P. 251;1858, p. 337-52.)

زلزله سال آقای حاج حسین نخجوانی اثرات این زلزله را چنین نقل می‌کردند که **۱۳۴۸ ق** که اکثر سیمهای برق تبریز قطع شد و آب حوضها بیرون جهید و در همین زلزله بود که سلماس به تل خاکی مبدل گشت .

میرزا علی اصغر متخلص به محیط در ماده تاریخ آن چنین گفته است :

نازل شد از آسمان چو فرمان عذاب سلماس شد از لرز زمین تل تراب
جستم زم محیط سال این واقعه گفت گردید زیك زلزله سلماس خراب^۱

(۱۳۴۸ ق)

در مقالات کسروی بدو زلزله اشاره شده که بسال ۱۳۰۹ شمسی اتفاق افتاده ولی خسارت قابل توجهی به تبریز وارد نساخته است. تصور می‌رود این دو زلزله نیز موجی ناتوان از زلزله دهشتناک سلماس بوده باشد که مذکور افتاد .

زلزله سال زلزله شدیدی شب سه‌شنبه ۱۳ مردادماه ۱۳۱۵ شمسی در تبریز روی داده **۱۳۱۵ شمسی** و تبیان‌الملک متخلص به رضائی از شعرای تبریز این قطعه را در ماده تاریخ آن گفته است :

چو زنگی شب دوش از درون پدید آمد ظلام از افق نیلگون پدید آمد
زمین بنای تزلزل گذاشت کزیمش قلوب خلق چو جیحون خون پدید آمد
شکاف ورخته بدیوار و سققها افتاد صدای ناله زهرسو فزون پدید آمد
زماه پنج؛ دوشش رفته بود در تبریز که این معامله از چرخ دون پدید آمد
نوشت کلك رضائی بسال تاریخی (چه سخت زلزله باهول چون پدید آمد)^۲

(۱۳۱۵ شمسی)

۱- حاج حسین نخجوانی: مواد التواریخ سفینه دهم .

۲- حاج حسین نخجوانی مواد التواریخ سفینه دهم ص ۴۴۸-۴۴۷ .

منابعیکه در تنظیم این رساله مورد استناد قرار گرفته است بشرح ذیل میباشد:

- ۱- ابن اثیر: تاریخ الکامل جلد نهم چاپ مصر ۱۳۰۹ (ه. ق).
- ۲- امین سبحانی رضا: تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز چاپ تبریز ۱۳۳۷ شمسی (ذیل شرح حال قطران فهرست بعض زلزله‌ها قید شده است).
- ۳- حمدالله مستوفی: نزهت القلوب چاپ لیدن ۱۹۱۳ م.
- ۴- شاردن: سفرنامه (ترجمه محمدلوی عباسی) چاپ تهران.
- ۵- شیروانی، زین العابدین: ریاض السیاحه چاپ تهران ۱۳۳۸ (ه. ق).
- ۶- شیروانی، زین العابدین: بستان السیاحه چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی.
- ۷- صنیع الدوله محمدحسن خان: مرآت البلدان چاپ تهران ۱۲۵۴ (ه. ق).
- ۸- صنیع الدوله محمدحسن خان: منتظم ناصری چاپ تهران ۱۲۹۹.
- ۹- طباطبائی تبریزی، محمد رضا: تاریخ اولاد الاطهار چاپ تهران ۱۳۱۴.
- ۱۰- قطران: دیوان چاپ تبریز ۱۳۳۳ شمسی بسعی و اهتمام مرحوم نخجوانی.
- ۱۱- کسروی: شهریاران گمنام، بخش دومین چاپ تهران ۱۳۰۸ شمسی.
- ۱۲- کسروی: مقالات کسروی بخش نخست چاپ تهران ۱۳۲۷ شمسی.
- ۱۳- مادام دیولافوا: سفرنامه چاپ تهران ۱۳۳۲ شمسی.
- ۱۴- ملاحشری تبریزی، سامی الاسامی (روضه اطهار) چاپ تبریز ۱۳۰۳ (ه. ق).
- ۱۵- ملاعلی تبریزی خیابانی: وقایع الایام چاپ تبریز ۱۳۵۱ (ه. ق).
- ۱۶- مینورسکی: تاریخ تبریز چاپ تبریز ۱۳۳۷ شمسی ترجمه آقای عبدالعلی کارنگ.
- ۱۷- نادر میرزا: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز چاپ تهران.
- ۱۸- ناصر خسرو: سفرنامه چاپ تهران ۱۳۳۵ شمسی.
- ۱۹- نخجوانی حاج حسین: مواد التواریخ چاپ تبریز ۱۳۴۲ شمسی (تحت طبع است).